

کرد، سپس به خراسان بازگشت و گاه در غارها پنهان می‌گشت. به فرمان اردغون شاه، امیر و سرور بزرگان لشکری و صحرائین مغول در خراسان، حسن جویری و گسروهی ۶۰ - ۷۰ نفری از شاگردان او در راه مشهد به کوهستان دستگیر شدند و وی در قلعه طاق از ناحیه یازر محبوس گشت.^۱

مدتها قبل از این واقعه قیام روستایان قریه^۲ باشتین از ناحیه بیهقی به‌طور خودروو غیر-مشکل وقوع یافت. به‌روایتی ایلچی مغول وارد آن دهکده شد و در خانه دو برادر روستایی منزل گزید. نخست از ایشان شراب و زان پس شاهد طلید و سرانجام زنان ایشان را خواست. این دو برادر که سخت خشمگین شده بودند ایلچی را به‌قتل رساندند. علاءالدین محمد هندو که از طرف ایلخان در خراسان وزیر بود، از ساکنان باشتین خواست که قاتلان را تسلیم کنند. بعدگروهی از لشکریان علیه ایشان اعزام شد. آنگاه روستایان آشکارا قیام کردند و لشکریان ایلخان را شکست داده از قریه بیرون راندند.^۳ در این موقع پسر یکی از زمین‌داران باشتین که از سادات حسینی بود و عبدالرزاق نام داشت به‌باشتین بازگشت و چون از وقایع یساده اطلاع حاصل کرد مصممانه جانب روستایان را گرفت. گروهی از جوانان بی‌باله که هر یک از ایشان خویشان را رستم دستان می‌دانسته مسلح شده عبدالرزاق را به‌پشوایی برگزیدند. روستایان گروهی آمده می‌گفتند «جمعی از مفسدان استیلا یافته به‌خلاق ستم می‌کنند. اگر توفیق یابیم رفع ظلم ظالمان نمائیم والا سر خود را بر دار خواهیم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم.»^۴

بنا به منابع موجود قیام باشتین در روز ۱۲ شعبان ۵۷۳۷. آغازگشت. بیشتر روستایان از مریدان شیخ حسن جویری بوده و بنابراین از مدتها پیش در تدارک قیام بوده‌اند. نیرویی که پیش از جنگ داشتند به‌سرعت افزایش یافت و چیزی نگذشت که استحکامات شهر سبزوار را تصرف کردند (تابستان ۵۷۳۷) و زان پس شهرهای مجاور را هم (جویین و اسفراین و غیره) به‌زیر فرمان در آوردند. عبدالرزاق امیر نامیده شد و به‌اسم خویش سکه زد و فرمود تا نامش را در خطبه آورند. بدین طریق دولت سربداران که از ۷۳۷ تا ۵۷۸۳. وجود داشته، تأسیس یافت. شرح تاریخ دولت سربداران خراسان از وظیفه ما خارج است و در این باره در دیگر

۱- میرخوانده، چاپ یاد شده، ص ۱۰۸۴-۱۰۸۵، حافظ ابرو، تألیف جنرافایی، نسخه یاد شده، ورق ۴۷۵ب-۴۷۷. ۲- حافظ ابرو، تألیف تاریخی، نسخه یاد شده، ورق ۴۷۴ا. میرخوانده چاپ یاد شده ص ۱۰۸۱. مجمل فصیحی، نسخه خطی استنبوی اقوام آسیا، ۲۰۹- B، ورق ۳۵۸ب-۳۰۹۸. منبع نخستین این روایت همانا «تاریخ سربداران» است. ۳- حافظ ابرو، تألیف تاریخی، نسخه یاد شده، ورق ۴۷۴ا، میرخوانده، چاپ یاد شده، ص ۱۰۸۱. ۴- منشأ کلمه «سربداران» در «تاریخ سربداران» چنین توجیه شده ولی توجیه‌های دیگری هم برای این اصطلاح وجود داشته‌است.

تالیفات خویش سخن‌گفته‌ایسم^۱ و در اینجا بسیار مختصر از آن یاد می‌کنیم. در این قیام فتودالهای کوچک ایرانی نیز شرکت جستند و هدفشان برکناری فرمانفرمایی فاتحان یعنی بزرگان صحرائشین مغول و ترک بوده است. در دولت سربداران همواره مبارزه میان جریان اعتدالی آن نهضت که به‌زمین‌داران خرده پای محلی متکی بوده و جریان افراطی یعنی درویشان طریقت شیخ حسن جوروی (وی در حدود سال ۷۴۰ بعدست سربداران از قلعه آزاد شده به‌سبزوآر آمده بود) که به‌پیشه‌وران و روستایان فقیر مستظهر بوده‌اند، درگیر بوده. طرفداران جریان اعتدالی به‌نام «سربداران» و هواخواهان گروه افراطی «شیخیان» خوانده می‌شدند^۲. شیخیان برای حصول برابری اجتماعی و مساوات در اموال می‌کوشیدند.

مبارزه میان این جریانها به‌صورت تغییرات متواتر در حکومت و تبدیل سران سربدار تجلی می‌کرده. در ظرف مدت ۴۴ سال ۱۲ امیر و شهردار سربدار تغییر کرد. و گرچه بیشتر امیران از زمین‌داران خرد بوده‌اند، ولی معهذافشار وارد از طرف پیشه‌وران و روستایان ایشان را به‌گذشتهایی وادار می‌کرده. مثلاً^۳ در دولت سربداران روستایان فقط سه عشر محصول را (به‌جنس) تحویل می‌دادند و بیش از آن «دیناری» از ایشان مطالبه نمی‌شده. امیر (یا شهردار) و نزدیکان او و کارمندان و لشکریان، جملگی یکسان، لباس ساده‌ای از پشم شتر برتن می‌کردند. هر روز در خانه شهردار سربدار سفرهٔ عام‌گسترده می‌شد که همه از «فقیر و غنی» می‌توانستند بر آن بنشینند^۴. لشکر از روستایان^۵ و زمین‌داران خرد مرکب بوده. زمین‌داران خرد اخیرالذکر در منابع و متون به‌نام «بزرگان سربدار» خوانده شده‌اند. عدهٔ لشکر نخست ۱۲ هزار و بعد ۱۸ هزار و سرانجام ۲۲ هزارتن ذکر شده که همهٔ افراد لشکر از خزانهٔ دولت مواجب می‌گرفتند. لشکریان سربدار از لحاظ دلیری ممتاز و مشهور بودند. ایشان می‌کوشیدند تا، به گفتهٔ شاعری از شعرای زمان که گفته بود:

از یسم ستان سربداران تا حشر

یک ترک دگر خیمه به ایران نزنند.^۵

عمل کنند.

در حدود سال ۸۷۴۰. لشکر سربدار سه سپاه بزرگان لشکری و صحرائشین و فتودال مغول و ترک را بالکل منکوب و منهزم ساخت و شهر بزرگ نیشابور را از تحت حکومت ایشان

۱- برای شرح بیشتر رجوع شود به: ای. ب. پطروشفسکی، «کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد منول» ص ۳۰۹-۴۶۶ اصل. همانجا به منابع نیز اشاره شده است. ۲- حافظ ابرو، تالیف تاریخی، نسخه خطی یاد شده، ورق ۴۷۹، میرخواند چاپ یاد شده، ص ۱۰۸۴ [این شیخیان را نباید با سلسلهٔ شیخیه که بعدها ظهور کرده اشتباه کرد.] ۳- میرخواند، چاپ یاد شده، ص ۱۰۸۶، دولتشاه، ص ۲۸۷. ۴- به‌عقیدهٔ طوغاز تیمورخان در بارهٔ سربداران توجه شود، وی خطاب به‌ایشان می‌گوید: «شما مشتای روستایی می‌خواهد ما را مأمور امر خود گردانید و مردم را فریب دهید.» ۵- در آن‌زمان صحرائشینان را اسم از ترک و مغول «ترک» می‌خواندند.

خارج کرد. دولت سربداران از آن زمان همه اراضی از مغرب به مشرق، از دامغان تا جام (۵۰۰ کیلومتر)، و از شمال به جنوب، از خبوشان تا ترشیز (۲۰۰ کیلومتر) را اشغال کرده بود. دومین فرمانفرما و شهردار سربدار و جبه‌الدین مسعود (۷۳۹ تا ۷۴۵) لقب «سلطان اسلام و شاهنشاه هفت اقلیم» را بر خود نهاد.

طوغای تیمورخان آخرین ایلخان مغول که با لشکر خویش^۱ به گرگان کوچ کرده و بارها از سربداران شکست خورده بود، پیشوایان ایشان را به اردوی خویش به بهانه بستن پیمان صلح دعوت کرد. و در نظر داشت مجلس ضیافتی برپا سازد و ایشان را شراب دهد و مست کند و در پایان جشن و سرور دستگیر سازد. یحیی کرابی، امیر سربدار، به اتفاق حافظ شغانی سردار سربدار و سیصد تن از سربداران (بهروایتی ۱۰۰۰ تن) وارد اردوی ایلخان گشت. سربداران از نقشه ایلخان اطلاع حاصل کردند و تصمیم گرفتند پیشدستی کنند. در مجلس ضیافت (توی) اردو به محض اینکه ساگرهای شراب درخیمه بزرگ ایلخان به گردش درآمد، یحیی کرابی دست خویش را بر سر گذاشت. با این اشاره، که قرار آن قبلاً گذاشته شده بود، حافظ شغانی کاردی از موزه به در آورد و ضربتی بر سر ایلخان زد و یحیی کرابی به سرعت با تبرزینی کار او را ساخت. سربداران به مغولان که غافلگیر شده بودند حمله کردند و بخشی از ایشان را هلاک کردند و باقی از فرط وحشت فرار را برقرار ترجیح دادند. حافظ ابرو می گوید: «به يك لحظه اردوی پادشاهی چنان ناچیز شد که از ایشان اثر نماند»^۲. سربداران، طوس و مشهد را در مشرق، و ناحیه گرگان و قومس را در مغرب (ناحیه اخیر را برای مدت کوتاهی) به تصرفات خویش ملحق کردند.

سربداران در زمینه امور آبیاری (احیاء کاریها - قناتها) در ناحیه طوس و مشهد مساعی فراوان مبنول داشتند^۳. حافظ ابرو از شگفتگی و رونق کارهای ناحیه بیق در عهد سربداران سخن می گوید و اشاره می کند که در آن زمان شهر سبزوار به یکی از بزرگترین بلاد ایران مبدل گشته بوده^۴.

در قلمرو دولت سربداران مذهب شیعه امامیه رایج گشت و نام دوازده امام را در خطبه می آوردند. دولت مزبور دموکراسی روستاییان نبوده بلکه از آن زمین‌داران خرد شمرده می شده است، ولی به سبب گذشتهای مهمی که به روستاییان می کرد توانست موجودیت خویش را حفظ کند. سران سربدار که از نمایندگان جناح میانه‌رو آن نهضت بودند، اشکال و ظواهر سلطنتهای

۱- این بطوطه، (مجلد ۳، ص ۷۵-۷۶) جنگاوران اردوی مزبور را به مثابه ددان و دزدان و غارتگران توصیف می کند.
 ۲- حافظ ابرو، تألیف تاریخی، نسخه یادشده، ورق ۴۸۵، دولتشاه، ص ۲۳۷، میرخوانده، چاپ یاد شده، ص ۱۵۸۷.
 ۳- دولتشاه، ص ۲۸۲.
 ۴- حافظ ابرو، تألیف جغرافیایی، نسخه یاد شده، ۲۴۲ b.

مطلقه اسلامی را که بر شریعت (تشیع) مبتنی بوده، تقلید می کردند. آخرین شهریار سربدار هواخواهان جریان افراطی را تار و مار و پیشوای ایشان درویش عزیز و هفتاد تن از همراهان او را اعدام کرد. و طریقت حسیه را ممنوع اعلام نمود. دولت سربداران، اگر هم مدتی بیشتر وجود می داشت، به احتمال قوی به یک امارت فتودالی عادی مبدل می گشت.

نهضت مشابهی در حدود سال ۷۵۹ هـ^۱ در مازندران نیز آغاز گشت. سید قوام‌الدین مرعشی که شیعه‌ای امامی و متعصب بوده و پس از مرگ حسن جسوری، شیخ‌سلسله درویشان حسیه^۲ گشته بود، وارد مازندران شد و چیزی نگذشت که در رأس نهضت نیرومندی که درویشان رهبر آن بودند، قرار گرفت. دولتشاه می گوید: «مردم ساری و مازندران مریداو (شیخ‌سید) شدند»^۳

کیا افراسیاب امیر مازندران بالاچار مرید شیخ‌سید شد و به «لباس فقر» درآمد و به گرمابه عمومی می رفت ... و خویشتن را به دروغ درویش نموده «به فریب مردم مازندران اشتغال می نمود»^۴.

اینکه درویشان مازندران (که از روستاییان و پیشه‌وران مرکب بوده‌اند) به تقسیم نعمات دنیوی (اجناس مصرفی) بر سبیل مساوات و برابری اجتماعی گرایش داشتند، از داستانهای زیر که ظهیر الدین مرعشی نقل کرده پیداست: «چون افراسیاب دید که مردم مازندران بلو[سیدقوام‌الدین مرعشی] رجوع کردند و درویش شده معتقد شادت‌مآبی می گشتند، و او را هم مرید خود می دانستند، نیز او را چیزها از اسلحه و امته ترقع می نمودند تا غایتی که چند نوبت کیا-افراسیاب و فرزندان که به حمام می رفتند، درویشان آمده راست پشت او را که پوشیده بود بر می داشتند، و خود می پوشیدند و می گفتند که به کیا بگویند که ما هم نیز مریدانیم و قبانداریم^۵ و تو حاکم این ولایتی برای خود دیگری بفرمای دوختن، که این قبا را فلان درویش برداشته پوشیده است. و سپر و شمشیر فرزندان را بر می داشتند و همین پیغام می دادند که فلان درویش سلاح نداشت از آن سبب برداشت شما را از اینها بسیارست دیگری برای خود بردارید»^۶. و در وقت درو برنج به مزرعه خاصه کیا افراسیاب می رفتند و توقع برنج می نمودند که درویشان زراعت نکرده التماس دارند که چند کر برنج انعام فرمائی^۷. کیا نیز بالضروره می گفت که چند کر به درویشان بدهید. و خود در برنجزار می رفتند و پشته چند برهم می بستند و هر پشته را یک کر می خواندند، چنانکه اگر هر یکی را صد کر تعیین می رفت صد پشته برهم می بست که از

۱- برای شرح بیشتر رجوع شود به: و. و. یار تولک «محل نواحی کراهه خزر» ص ۸۲-۸۴. ب. بطروشفسکی «کشاورزی و مناسبات ارض در ایران عهد منول» ص ۴۶۷-۴۷۰ اصل. ۲- «پیشوای درویشان حسیه» (دولتشاه ص ۲۸۲) شیخ حسن جسوری در ضمن یکبارگی نزدیک‌زاده کشته شد. ۳- همانجا. ۴- ظهیر الدین مرعشی ص ۳۴۵. ۵- قبا: لباس روی مردان. ۶- ظهیر الدین مرعشی ص ۳۴۲. ۷- کر (مرعی) کبل غلات که در نقاط مختلفه متناوب بوده است.

آن کرهای عادتی يك هزار می بود.^۱

از این داستانها چنین برمی آید که درویشان در عین حال نماینده مردم مسلح بودند. افراسیاب که سخت علیه درویشان برآشفته بود، از ایشان برید و شیخ سید قوام الدین را به زندان افکند، و وی رامتهم ساخت که تخم عصیان و آشوب می پراکند. ولی مردم مسلح به زندان هجوم برده شیخ را به زور از آنجا آزاد کردند. پیکاری در نزدیکی آمل میان مردم شورشی (درویشان) و لشکریان افراسیاب درگرفت و به شکست و هلاک افراسیاب پایان یافت. درمازندران دولتی که اصطلاحاً «دولت سادات» نامیده می شود و از نوع دولت «سربداران خراسان» بوده تأسیس شد (۷۶۲ هـ). در این دولت قدرت روحانی و سیاسی در دست سید قوام الدین بوده و بعد از او اخلاف وی - سادات شیعه مرعشی - حکومت می کردند. در سال ۷۷۲ هـ. در نتیجه نهضت مشابهی که درویشان شیعه (سید امیر کیا) در رأس آن قرار داشتند، دولت دیگری از سادات در بخش شرقی گیلان که مرکز آن شهر لاهیجان بوده تأسیس یافت.

در سال ۷۶۸ هـ. قیام سربداران سمرقند وقوع یافت که به دست تیمور سرکوب شد.^۲ در سال ۷۷۵ هـ. در کرمان نهضتی از نوع جنبش سربداران صورت گرفت. بسیاری از اقطاع داران اطراف و فقیهان اعدام و یا به زندان افکنده شدند و اراضی و اموال ایشان ضبط و مصادره گردید. و لشکریان شاه شجاع (از آل مظفر) پس از نه ماه محاصره شهر کرمان، شورشیان را سرکوب و نایره قیام را خاموش کردند. در سال ۷۸۳ هـ. لشکر تیمور سبزواری را اشغال کرد و به موجودیت دولت سربداران پایان داد. و زان پس يك دیگر سربداران آن شهر را که در سال ۷۸۵ هـ. به وقوع پیوسته بود سرکوب کرد. در سال ۷۹۵ هـ. دولت سادات مازندران نیز به همین سرنوشت دچار شد. ولی پس از مرگ تیمور در سبزواری قیام تازه ای از طرف سربداران به عمل آمد و لشکریان سلطان شاهرخ، جانشین تیمور، به دشواری نایره آن را فرو نشانندند. در سال ۸۰۹ هـ. پس از قیام مجددی دولت مازندران احیاء شد. دولت های سادات شیعه مازندران گیلان در قرن نهم هجری، به دولتهای عادی خرده فتودالی مبدل گشت.

در قرن نهم هجری، که ایران تحت سلطنت تیموریان بوده فعالیت غلات، جانی به خود گرفت. و فرقه های تازه ای از غلات شیعه پدید آمدند. به ویژه فرقه حروفیون بسیار فعال بوده و تبلیغات آن، جنبه شدید ضد تیموری به خود گرفت و حتی در سال ۸۳۱ هـ به سوء قصد به جان سلطان شاهرخ در هرات منجر شد.^۳

در سال ۸۴۵ هـ. قیام خلق در خوزستان به وقوع پیوست و در رأس آن سید محمد مشعشع

۱- ظهیرالدین مرعشی، ص ۲۴۲-۲۴۳
 ۲- رجوع شود به: و. و. بارتولد «نهضت خلق سمرقند در ۱۳۶۵م»
 ۳- در فصل یازدهم این کتاب در باره حروفیون مشروح تر سخن رفته است.

قرار داشت که از غلات شیعه بوده، و خویشتن را «مقدمه» ظهور امام غایب مهدی می‌خوانده، و پیشگویی می‌کرده که وی بزودی رجعت خواهد کرد و برابری همگانی و عدالت بر روی زمین استوار خواهد شد. بنا به گفته جعفری مورخ، قریب ده هزار نفر از «جهال و عیاران و دزدان» در زیر لوای او گرد آمدند و در محلی بین حویزه و شوشتر علم عصیان بر افراشتند (تاریخ نویسان هواخواه فتودالها، علی‌الرسم، شورشیانی را که از لایه‌های پایین شهری و روستایی بودند به نام «جهال و عیاران و اوباش و مانند اینها» می‌خواندند). اینان دودمان امیر فتودال محلی را سرنگون و نابود کردند و بزرگان و روحانیان فتودال (شیوخ و بزرگان سنی) را معلوم ساختند. جعفری سابق‌الذکر پیروان مشعشع را «غالبه» (شیعیان افراطی) و «فدائیان» و «فلاسفه و اسماعیلیه» می‌خواند. این قیام با غارت همراه بوده یعنی، محتملاً، قیام کنندگان خانعما و ازاضی و اموال بزرگان مقتول را میان خود تقسیم کردند^۱.

قیام عامه مردم خوزستان موجب نگرانی و آشفتگی فتودالهای نواحی مجاور گردید. و شیخ الاسلام شیراز، ناصرالدین، در رأس لشکریان فتودال فارس، علیه شورشیان وارد اقدام شد. به گفته جعفری، چون دولشکر تلافی کردند پیکار بزرگی درگیر شد. و از آنجایی که آن جماعت (پیروان مشعشع) فدائی بوده، مرگ را بر خویشتن هموار کرده بودند، مردانه پایداری کردند و لشکر شیراز در برابر ایشان روی بهزیمت نهاد. مشعشع شهر حویزه را محاصره کرد. بزرگان محلی از شاهزاده اسفند که از خاندان ترکمن قره‌قویونلو بود (صاحب آذربایجان و ارمنستان و عراق عرب) یاری خواستند. اسفند قره‌قویونلو با لشکری به یاری ایشان آمد، و در طی نبردی خونین بر شورشیان فایز آمد و ایشان را پراکنده ساخت. وزان پس حویزه ناحیه و اطراف آن را غارت و ویران کرد. و این خود باعث قحطی در آن سرزمین گردید. مشعشع گریخت، ولی پس از چند سال بازگشت و نایره شورش باری دیگر زبانه کشید و قیام کنندگان موفق گشتند که دولت کوچکی شیعی، از نوع سربدار، در ناحیه حویزه تأسیس کنند و آن دستگاه بعدها به یک دولت عادی فتودالی مبدل گردید.

به طوری که پیشتر گفته شد در قرنهای هشتم و نهم هجری، تشیع عقیده مشترک نهضتهای خلق بوده است. در نتیجه این نهضتها شیعه در ایران نیرو گرفت. و ویژگی مشترک بسیاری از نهضتهای خلق همانا کوشش و گرایش آنها برای تحصیل برابری اجتماعی و مساوات در اموال بود. تاریخ نویسان سنی هواخواه فتودالها، می‌کوشیدند تا حتی المقدور درباره این موضوع نامطبوع - نامطبوع برای ایشان - کمتر سخن گویند. شرح مبسوطتری از این برنامه مساوات -

۱- در باره قیام مشعشع رجوع شود به: و. و. بارتولد «منبع تازه در تاریخ تیموریان» همانجا (ص ۲۳ - ۲۵) رجوع شود به متن مستخرج از تألیف چاپ نهمه قرن پانزدهم میلادی جعفری. نیز رجوع شود به:

طلبانه را در تألیف مورخی یونانی به نام دوکی می‌یابیم. وی مسیحی و با مذهب سنی بیگانه بوده و داستان قیامی را که تحت پیشوایی شیخ بدرالدین سماوی و درویش بر کلیوچه مصطفی در ترکیه عثمانی (آسیای صغیر و تراکیه) در سال ۸۱۹ ه. ق. وقوع یافته بوده و روستاییان ترک و یونانی در آن شرکت کرده بودند، شرح داده است. به گفته دوکی، بر کلیوچه «همه چیز را اعم از غذا و لباس و لگام و ستام ستوران و مزارع - به جز زنان - مشترک اعلام کرد». او می‌گفت: «من وارد خانه تو می‌شوم مانند خانۀ خودم، و تو داخل خانۀ من شو مانند خانۀ خودت - به استثنای بخش زنان خانه». همه روستاییان شورشی لباسی همانند ساده می‌پوشیدند و کلاه نمد و کفش نمدی داشتند و سفره عام می‌گسترده و می‌کوشیدند تا نعمات مادی را به‌طور مساوی تقسیم کنند.

از جزئیاتی که منابع ما دربارهٔ نهضت‌های خلق در ایران بیان می‌کنند (لباس یکسان برای همه، گسترده سفره عام و کوشش برای تقسیم البسه و اغذیه) چنین استفاد می‌گردد که برنامه اجتماعی جناح افراطی همه نهضت‌های خلق در قرن‌های هشتم و نهم هجری چنین بوده. این برنامه که گرایش‌های لایه‌های پایین شهری و فقیرترین روستاییان را منعکس می‌کرده، ظاهراً از چهار سرچشمه فکری و عقیدتی زیر تکوین یافته بود:

۱ / از افکار اجتماعی مزدکیان (قرن پنجم و ششم میلادی) و دنبال‌کنندگان ایشان یعنی خرم‌دینان (قرن دوم و سوم هجری، که پیروانشان حتی در قرن هشتم هجری در ایران وجود داشته‌اند).

۲ / از اوتوپیا و آرمان‌های به‌اوام آمیخته قرمطیان.

۳ / از آرزوها و امیدهای شیعیان دربارهٔ «ظهور» امام مهدی، که مفهوم آن استقرار سلطنت عدل و مساوات بر روی زمین بوده.

۴ / از زهد صوفیان، که ثروت و تجمل را محکوم می‌کرده، و از پرستش و بزرگداشت فقر، که قبلاً در این باره سخن رفت.

از میان نهضت‌های شیعه در ایران، نهضت صفویه و قزلباشان به‌سبب عواقب و نتایج سیاسی که داشته، اهمیت بیشتری را حایز بوده‌است. سلسله‌ای از صوفیان و درویشان که شیوخی

۱- از روی مقاله T. S. استیاووف تحت عنوان «تألیف دوکی به‌عنوان منبعی در باره تاریخ قیام بر کلیوچه مصطفی» ص ۹۹ و بعد نقل شده. در باره قیام مزبور نیز رجوع شود به: «... Schejch Bedr ed-din ...» T. F. Babinger. س. توریچی‌نوا، «در موضوع مطالعه نخستین قیام ضد خودالی در ترکیه» آ. ده، تورپیچ؛ «قیام روستایی در ترکیه در آغاز قرن پانزدهم میلادی»
 ۲- رجوع شود به فصل دوازدهم این کتاب. ۳- رجوع شود به: ای. پ. پطروشفسکی «دولت آذربایجان در قرن پانزدهم میلادی»؛ ۱. T. افتدیف «تأسیس دولت آذربایجانی صفویه در آغاز قرن شانزدهم میلادی»؛ V. Minorsky. «The Supporters of the Lords of Ardebil».
 V. Minorsky, «Shaykh Bali - efendi on the Safivids»; H. R. Roemer.

از خاندان صفویان (عربی = صفویه) در رأس آن قرار داشتند و به نام شیخ صفی‌الدین اسحق اردبیلی (۶۵۰ تا ۸۷۳) بانی دودمان صفویان، مسمی بوده، در زمان فرمانروایی مغولان تکوین یافته بود. ظاهراً مؤسس واقعی این طریقت را باید شیخ تاج‌الدین زاهدگیلانی (متوفی به سال ۸۷۰) استاد و پدرزن شیخ صفی‌الدین شمرده‌اند.

منابع اصلی ما در تاریخ نهضت صفویان و قزلباشان عبارتند از: کتاب «صفوة الصفا» در تاریخ زندگی شیخ صفی‌الدین، تألیف درویش توکل، مقلب به این بزاز که پس از ۸۷۶. تنظیم شده.^۱ دیگر تاریخ مجهول المؤلف شاه اسماعیل اول.^۲ دیگر تألیف مشهور خواندمیر^۳ و حسن روملو^۴ و میریحیی قزوینی^۵ به زبان فارسی در تاریخ. روش سه مؤلف اخیر الذکر طرفداری از صفویه بوده. اما فضل‌الله بن روزبهان خوجی مؤلف «تاریخ عالم آرای امینی»^۶ از نظرگاه ضد صفوی و ضد شیعه به اوضاع می‌نگریسته. یگانه اثر متأخر، نوشته شیخ حسین بن شیخ ابدال زاهدی (نیمه دوم قرن بازدهم هجری، به زبان فارسی) تحت عنوان «سلسله‌النسب صفویه» از بسیاری جهات ناموثق است.

چون دودمان صفویان بر سریر شاهنشاهی ایران مستقر شد (۸۹۰۸) خویشتن را به سلسله سادات منتسب کرد و بالتجیه خود را به اعراب بست. و گویا سلسله‌النسب دقیقی نقل می‌شده که نسبت شیخ صفی‌الدین را به بیست و یک پست به امام هفتم شیعیان امام موسی کاظم می‌رسانده. اکنون ثابت شده (۲۶۴) که این افسانه بعدها پدید آمده و تاریخ پیدایش آن پس از اواسط قرن نهم هجری است^۷ و به تازگی احمد کسروی محقق ایرانی حدس زده است که خاندان صفویان اصلاً کرد بوده‌اند و مورخ ترک، زکی ولیدی طوغان، نیز این نظر را تأیید کرده است. بهر تقدیر صفویان که در اردبیل آذربایجان می‌زیستند به ترکی گراییدند و در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی (نهم-هجری) زبان مادری ایشان آذربایجانی بوده. شاه اسماعیل آذربایجانی شعر می‌گفته و و خطائی تخلص می‌کرده.

«Die Safawiden» ; Ahmad Kasravi «Shaykh Safi va tabaresh».

- (به زبان فارسی) احمد کسروی، «شیخ صفی و تبارش»
 هنگامی که کتاب حاضر زیر چاپ بود مقاله تازه‌ای از پ. ای. پتروف تحت عنوان «مدارک منابع موجود درباره ترکیب واحدهای جنگی اسماعیل اول» به دست رسید. در باره بحث پ. ای. پتروف با مادر مقاله ویژه‌ای سخن خواهد رفت.
 ۱- بهترین نسخه در LGPB، فهرست پ. درن شماره ۳۰۰ (از کتابخانه مسجد صفویان در اردبیل) همچنین چاپ سنگی بمبئی به سال ۱۳۲۳ ه. ق.
 ۲- نسخه کبریج Add. 202.Br. mus. or 3243 (ص ۲۴۹-۲۴۰ JRAS, 1896. April)
 ۳- به فهرست کتابشناسی رجوع شود.
 ۴- از مجلدات محفوظ مائده مجلد ۱۱ منتشر شده در LGPB.
 ۵- لب‌التوا به سخ، تهران، سال ۱۳۱۵ ه. ق.
 ۶- و. ف. مینورسکی ترجمه خلاصه انگلیسی آن را منتشر کرده (به فهرست کتابشناسی رجوع شود) متن فارسی منتشر نشده.
 ۷- در هیچیک از تألیفات و اسناد قرن هفتم هجری، شیخ صفی‌الدین «سید و خاندان امام» نامیده نشده. رشیدالدین فضل‌الله نیز در نامه بسیار محترمانه خویش وی را به لقب سید مقلب ساخته (رشیدالدین فضل‌الله، مکاتبات، ص ۲۶۵ و بعد)

مختلا محیط درویشی که نخست سلسله صفویان در آن تکوین یافت^۱ بانهضتهای خلق مربوط بوده است. می دانیم که شیروانشاه (اخستان دوم، در زمان حکومت ایلخان مغول ارغون-خان، ۸۳ تا ۶۹۰ هـ) شیخ زاهدگیلانی را متهم می کرده که رعایای او را از راه بهدر می برد و از کارهای زراعی باز می دارد و نیز تهدید کرده بود که خانقاه او را در مغان ویران و مریدانش را غسرق خواهد کرد. و چون شیخ صفی الدین جانشین شیخ زاهدگشت و در رأس اهل آن طریقت قرار گرفت، او نیز به گفته نویسنده سرگذشت «صفوة الصفا»، مریدان فراوان در میان روستاییان و کدخدایان ناحیه اردبیل و خلخال و مشکین (پشکین) و مغان و طالش و مراغه و دیگر جاساها داشت. منبع مزبور در شمار مریدان شیخ عدده کثیری از پیشوران و بازرگانان را از قبیل شالدوزان و جواهریان و موزه دوزان و کفش دوزان و خبازان و دباغان و خیاطان و نجاران و جامه بافان و آهنگران و سراجان و کاریزکنان و یزازان و صابون فروشان و پسرکلوی نفت فروش و غیره را نام می برد. به گفته حمدالله مستوفی اکثر ساکنان شهر اردبیل مرید شیخ صفی الدین بودند^۲ ولی هم در آن زمان در میان مریدان شیخ عددهای از اقوای این جهان، مانند رشیدالدین وزیر و مورخ و پسران او وزیر غیاث الدین محمد رشیدی و امیر احمد رشیدی و امیر اولوس امیرچوپان (رئیس ایل صحرائین مغولی سلدوز) و شخص ایلخان ابوسعید بهادرخان (از ۷۱۶ تا ۷۳۶ هـ. حکومت کرد) دیده می شدند. فضل الله بن روزبهان خبر می دهد که امرای ولایت طالش و اکابر روم (آسیای صغیر)^۳ از شیخ پشتیبانی می کردند. شیخ مریدانی در گیلان و روم و اصفهان و شیراز و غیره نیز داشته. شیخ صفی (واستاد او شیخ زاهد) را ولی می شمردند و معجزاتی بهوی نسبت می دادند. (به ویژه نجات بازرگانان از خطر دریا)^۴.

بنابه مندرجات کتاب «صفوة الصفا» شیخ صفی الدین در آغاز فقط يك جفت (مزرعای معادل يك جفت) زمین داشته و با حاصل آن اعاشه می کرده. ولی در پایان عمر صاحب بیش از ۲۰ قریه ملك شخصی بوده که از طرف فئودالهای گوناگون بهوی اهدا شده بود. او آنها را وقف خانقاه خویش کرد. شیوخی مانند صفی الدین، نیازی به چشم پوشی از نعمتهای دنیوی نداشتند، زیرا که هدایای فراوان دریافت می کردند. رشیدالدین مورخ و وزیر در نامه ای خطاب به شیخ می گوید که به مناسبت عید فطر اجناس زیر را به رسم هدیه بهوی اختصاص داده: گندم ۱۵۰ جریب^۵، برنج سفید کرده ۳۰۰ جریب، روغن گاو ۴۰۰ من، عسل ۸۰۰ من، ماست ۲۰۰ من، دوشاب ۱۰۰ من، شکر ۴۰۰ من، شکر سفید (یانبات) ۱۰۰ من، گاو نر ۳۰ رأس، گوسفند ۱۳۰ رأس، غاز

۱- ل. ماسینیون معتقد است که سلسله صفویه «شاخه آذر بایجای طریقت سهروردیه است رجوع شود به:

(L. Massignon. Tarika. EI, T. ۴)

۲- «برهة القلوب»، ص ۸۱. ۳- فضل الله بن روزبهان خوئی، ص ۶۲. ۴- رجوع شود به: ای. پ.

پطروشفسکی «بزرگان شهری در دولت هلاکویان» ص ۱۰۴. ۵- جریب به عنوان واحد وزن برابر بوده

با خروار تبریز = ۱۰۰ من یا ۲۹۰ کیلوگرم. يك من تبریز برابر است با ۲۹۵۰ گرم.

۱۹۰، مرغ ۶۰۰، گلاب ۳۰ قاروره، وجه نقد ۱۰۰۰۰ دینار و غیره. طبق فهرست سرشکنی که در نامه منقول است ارسال این اجناس می‌بایست از ممالک رشیدی واقع در هشت ناحیه آذربایجان صورت گیرد.^۱

از آنچه گفته شد نیک مشهود است که شیخ صفی‌الدین مبین آرزوها و امیدها و منافع عامه مردم نبوده است، برعکس باید گفت که آشکارا به تئودالان تقرب می‌جسته. ولی توانست نفوذ خویش را بر روستایان و پیشوران حفظ کند.

جانشینان شیخ صفی‌الدین، که از «اولیاء الله» و شیوخ سلسله صفویان محسوب می‌گشتند، اختلاف او بوده‌اند، به شرح زیر: شیخ صدرالدین موسی (۷۳۵ تا ۸۷۹۵)، شیخ خواجه علی (یا سلطان علی، ۷۹۵ تا ۸۳۳) این هردو در اردبیل زندگی می‌کردند و در آنجا نفوذ عظیمی داشتند، ولی قدرشان از حدود امور روحانی تجاوز نمی‌کرده. در فاصله قرنهای هشتم و نهم هجری امرائی از ایل صحرانشین ترک جگرلو صاحب اردبیل بوده‌اند. اینکه صفویان در چه تاریخی و چگونه صاحب اردبیل شدند، در منابع موجود روشن نیست. ظاهراً نتیجه صفی‌الدین که شیخ ابراهیم شیخ شاه نام داشته (۸۳۳ تا ۸۵۱) عملاً فرمانفرمای اردبیل بوده است.

اکنون اطلاعات موثقی در دست دایر بر اینکه نخستین شیوخ صفویه شیعه نبوده‌اند [۲۶۵]. بنا به گفته حمدالله مستوفی، شیخ صفی‌الدین سنی شافعی بوده^۲ و شیخ صدرالدین هم لاقلاً به‌طور رسمی خویشان را سنی شافعی معرفی می‌کرده^۳. دقیقاً معلوم نیست که شیوخ صفوی در چه تاریخی مذهب شیعه را پذیرفتند. شیخ خواجه علی شیعه بوده و بهر تقدیر فرزند شیخ ابراهیم به نام شیخ جنید مذهب شیعه امامیه داشته. به روایت متأخری، وی در سمت ریاست سلسله، چهارمین جانشین شیخ صفی‌الدین (از ۸۵۱ تا ۸۶۵) بوده. ولی عموی جنید که شیخ جعفر نام داشت در اردبیل عملاً قدرت را به دست گرفت و این عمل را به بهانه قیامت جنید جوان، و یا همچون رقیب وی و مدعی مقام مرشدی سلسله انجام داد. زان پس وی جنید را از اردبیل تبعید کرد. جنید چندین سال در نقاط گوناگون آسیای صغیر (روم) زندگی هنگامه جوانانه‌ای داشت. زان‌وبن این فرض رامجاز می‌داند که اختلاف نظر میان جنید و جعفر بدان سبب پدید آمده بوده که جنید آشکارا مذهب شیعه داشته و جعفر به شیوه میانه روی اسلاف خویش (مذهب سنی) پای بند بوده است^۴. این را هم بگوییم که منابع موجود از مذهب و معتقدات دینی جعفر سخنی نمی‌گویند.

۱- رشیدالدین فضل‌الله (مکاتبات رشیدی) ص ۲۶۵-۲۷۲. ۲- «تزمه القلوب» ص ۸۱. ۳- ۲ تا ۴ او شیعه‌ای پنهانی نبوده؛ می‌دانیم که در آن عهد عده کثیری از شیعیان بنا بر اسل تقیه خویش را سنی شافعی معرفی می‌کردند. و اینکه شاکرد دوست شیخ صدرالدین یعنی شاعر صوفی، قاسم ابوار (از ۷۵۹ تا ۸۳۸)، شیعه بوده به‌سود این فرضیه است و آن را تأیید می‌کند (قاسم ابوار از شیعیان امامیه بود و به فرقه حروفیون گروهی). ۴- ص ۴۶، I, Aubin, "Etudes Safavides".

جنید عده‌ای غازی داوطلب از صحرائشینان جنگجوی ترك آسیای صغیر که مرید او شده بودند گرد آورد. فضل‌الله بن روزبهان خاطر نشان می‌کند که «ابلهان رومی» مانند مسیحیان از خود «ثالث ثلاثه» ایجاد کردند و شیخ جنید را «الله» و فرزند او حیدر را «ابن‌الله» خواندند. و ضمن تحسین و ستایش جنید می‌گفتند که: «او واحد (خدای) زنده است و جز او خدایی نیست [۲۶۶]». از اینجا معلوم می‌گردد که تودهٔ پیروان جنید را غلات شیعه تشکیل می‌داده‌اند. یعنی کسانی که به تجسم خدا در وجود آدمیان ایمان داشتند. جنید سه سال در دیار بکر که تختگاه اوزون حسن آق قویونلو بوده بهسر برد (۸۵۷ تا ۸۸۳ هـ). اوزون حسن خواهر خویش خدیجه‌بگم را به عقد نکاح جنید در آورد. جنید به طرابوزان حمله کرد^۲ و گرچه موفق به تسخیر آن شهر نگردید، ولی حومه و پیرامون طرابوزان را غارت کرد و با غنایم فراوان و از آن جمله اسیران بسیار (۸۶۴ هـ)^۳ آنجا را ترك گفت. منابع ما (خواند میر و دیگران) تاریخ مرگ جنید را سال ۸۶۰ هـ ذکر کرده‌اند. ولی اکنون معلوم و ثابت شده که وی در سال ۸۶۴ هـ هنوز زنده بوده.

شیخ جنید در سال ۸۶۴ هـ به یاری اوزون حسن در اردبیل ظاهر شد، ولی باری دیگر شیخ جعفر وی را از آنجا بیرون راند. جهان‌شاه قره قویونلو از شیخ جعفر پشتیبانی می‌کرده. جنید با مریدان ترك جنگجوی داوطلب خویش عازم «جهاد» علیه «کفار» «سرزمین چرکمان»، یعنی داغستان گشت^۴. و به اعتراض شیروانشاه خلیل‌الله اول، که غازیان جنید از تصرفات وی عبور کرده بودند، وقتی نهاد. اینان پس از گرفتن غنایم و اسیران برای گذراندن زمستان به قره باغ بازگشتند. در بهار سال بعد جنید حمله به داغستان را تجدید نمود. این بار شیروانشاه که از یاری جهان‌شاه قره قویونلو نیز بر خوردار بوده تصمیم گرفت مسلحانه با جنید مقابله کند، به‌ویژه که شیخ جعفر جنید را در نظر شیروانشاه دغلباز و فریبکار معرفی کرده بود، که خویشتن را به دروغ مرشد سلسلهٔ صفویه می‌خواند. در اوایل بهار سال ۸۶۶ هـ بر کرانهٔ رود سمور، در جنوب دربند، میان لشکریان شیروانشاه و غازیان جنید جنگ در گرفت. غازیان جنید تار و مار شدند و خود وی درگیر و دار پیکار به تیری هلاک شد.

حیدر فرزند جنید از پناهندگی و یاری اوزون حسن آق قویونلو بر خوردار گردید و با دختر او عالم‌شاه بگم ازدواج کرد (ما در این دختر یونانی‌های مسیحی بوده و دسپینه خاتون نام داشته و خواهر آخرین امپراتور طرابوزان - داوید کومنن - بوده). حیدر را اکثریت

۱- فضل‌الله بن روزبهان خویسی، ص ۶۵-۶۶. ۲- پایتخت «امپراطوری» یونانی طرابوزان (۱۲۵۳ - ۱۲۶۱ م). ۳- رجوع شود به: ف. ای. اوبنسکی، «تاریخ مختصر امپراطوری طرابوزان» لنینگراد ۱۹۲۹، ص ۱۳۳ (با اشاره و استناد به نوشتهٔ مورخ یونانی قرن ۱۵ م. به نام خالکو کوندیل. خالکو کوندیل شیخ جنید را «شیخ اردبیل» می‌نامد و می‌پندارد که «اردبیل» (اردبیل) اسم خاص شیخ است. ۴- در قرن هجری، فقط بخش کوچکی از مردم داغستان اسلام آورده بودند.

مریدان وی به شیخی و مرشدی سلسله صفویه قبول کردند. با این وصف شیخ جعفر با استفاده از پشتیبانی جهان‌شاه قره قویونلو در اردیلبل مستقر بود. ولی در سال ۸۷۲ هـ. لشکریان قره قویونلو تار و مار شدند و جهان‌شاه نیز هلاک شد و متصرفات وسیع وی که آذربایجان و ارمنستان و عراق عرب و مغرب ایران را شامل بود، جزئی از مملکت آق قویونلو شد (۸۷۳ هـ). شیخ حیدر پس از پیروزی اوزون حسن آق قویونلو و به یاری او توانست در اردیلبل مستقر و استوار گردد (سال ۸۷۴ هـ).

در قرن نهم هجری ترکیب مریدان سلسله صفوی و ویژگی و معتقدات طریقت مزبور دچار دگرگونی گردید. شیخ صفی‌الدین و شیخ صدرالدین و شیخ خواجه علی و اکثر مریدان شهری و روستایی ایشان عارفان مسالمت‌کاری بودند. ولی به میزانی که نفوذ این طریقت در میان قبایل جنگجو و صحرائین ترک بسط یافت، قبایل و ایلات مذکور نقش روز افزونی در امور آن سلسله ایفا کردند. و ف. مینورسکی این قبایل را ترکمن، و ا. آ. افندیف و دیگر مورخان آذربایجانی ایشان را آذربایجانی می‌خوانند. اگر بگوییم که این قبایل صحرا نشین از ترکان غز بوده و هنوز به صورت قومی واحد تکوین نیافته بودند، دقیق تر و صحیح تر خواهد بود (مانند ایلات صحرائین ترک ایران در روزگار ما - یعنی قاجار و قشقایی و افشار و غیره). ولی زبان ایشان واقعاً آذربایجانی بوده (یا لهجه‌های ترکی نزدیک به آذربایجانی). قبایل ترکان غز در فاصله قرنهای پنجم و نهم هجری، در پهنه عظیم آسیای صغیر و شمال سوریه و فلات ارمنستان و آذربایجان و ایران پراکنده شدند. بخشی از ایشان جزء اتحادیه‌های قبایل قره قویونلو و آق قویونلو بوده‌اند.

شایان توجه است که تبلیغات مذهبی شیوخ شیعه، بیش از همه جا در آسیای صغیر که دور از مقر ایشان بود هواخواهانی یافت. در آسیای صغیر نیز در طی قرنهای نهم و دهم هجری، مانند ایران، مذهب شیعه شکل عقیدتی و دینی مخالفت لایه‌های پایین جامعه - یعنی روستاییان و توده صحرائینان - علیه دولت فتودالی - دولت عثمانی - و در عین حال شکل و قالب مخالفت سیاسی بوده است. به این معنی که سلاطین عثمانی از بایزید اول به بعد (از ۷۹۲ تا ۸۰۵ هـ. حکومت کرد) بیشتر به فتودالهای ترک و اسکان یافته روملی (بخش اروپایی ترکیه عثمانی) متکی بوده و به فتودالهای صحرائین آسیای صغیر کمتر اعتنایی داشتند. فتودالهای اخیر الذکر ضمناً از سیاست مرکزیت‌جویی سلاطین عثمانی ناراضی بوده‌اند. هم از قرن هفتم هجری (نهضت بابا یاسحق در ۶۳۷ هـ) مذهب شیعه در آسیای صغیر رواج یافت. و بعدها در فاصله قرن نهم و دهم هجری، به گفته سفیران و نیز (۹۲۰/۱۵۱۴ م) چهار پنجم ساکنان آسیای صغیر شیعه بوده‌اند. جای تعجب نیست که در قرن نهم هجری، بسیاری از شیعیان

آسیای صغیر و به‌ویژه غزان صحرائشین، رهبری روحانی و «ارشاد» شیوخ شیعه صفوی را قبول داشتند. قبایل صحرائشین آسیای صغیر از آن زمان تکیه‌گاه و نیروی اصلی سلسله صفویان بوده‌اند. در روایات بعدی منقول است که در آغاز امر هفت قبیله از قبایل مزبور مریدی شیخ صفویه را به‌گردن گرفته بودند، به‌شرح زیر: شاملو، روملو، اوستاجلو، تکه‌لو، افشار، قاجار، ذوالقدر. ولی هم از قرن نهم هجری، منابع موجود از دیگر قبایل ترك که به‌صفویان پیوسته بودند سخن می‌گویند: از قبیل، بیات و کرمانلو و بای‌بورتلو و صوفیان قرجه داغ و همچنین قوم ایرانی طالشان. از میان این قبیله‌ها، همه افراد شاملو و روملو ارشاد و رهبری روحانی شیوخ صفوی را قبول کرده بودند. ولی افراد دیگر قبایل فقط برخی به‌صفویان پیوستند.

نفوذ قبایل جنگجو و صحرائشین ترك، ویژگی‌های سلسله صفویه را تغییر داد. در قرن نهم هجری، هنوز میان قزلباشان برخی ویژگی‌ها دیده می‌شد که نهضت‌های دموکراتیک خلق را در قرن هشتم و نیمه اول قرن نهم هجری به‌یاد می‌آورد. ژ. اوین متنی را نقل کرده که می‌گوید در جرگه اخوت قزلباشان (بی‌شك فقط به‌منگام لشکر کشیها) «مال تو مال من وجود نداشت و همه ایشان هر چه داشتند باهم می‌خوردند»^۱. به‌عبارت دیگر سفره عام می‌گستردند. عرفان صوفیگری تحت‌الشعاع قرار گرفته بود و یا بهتر گوئیم فقط بر حسب رسم و سنت بدان پای‌بند بودند. و تشیع جنگجویانه و «جهاد با کفار» محتوای اصلی معتقدات سلسله صفویه شده بود.

قبایل قزلباش که ارشاد شیوخ صفوی را قبول داشتند، علی‌الرسم، مریدان و درویشان و صوفیان نامیده می‌شدند ولی شیوه زندگی ایشان به‌هیچ‌وجه مشابهتی با طرز زندگی درویشان نداشت. از این صحرائشینان دسته‌های غازیان داوطلب تشکیل می‌شده و عازم «غزوه» علیه نواحی نامسلمان گرجستان و طرابوزان و داغستان می‌گشتند. شیخ حیدر سازمان استوارتر و منظم‌تری برای ایشان ایجاد کرد. وی ایشان را مجبور کرد که به‌جای کلاه ترکمنی پیشین خویش، کلاهی با دوازده ترك سرخ به‌یاد ۱۲ امام شیعه بر سر گذارند. از آن زمان این قبایل صحرائشین بالانحص و دیگر مریدان شیخ صفوی به‌طور اعم «قزلباش» نامیده شدند (به‌زبان آذربایجانی = کله‌سرخ) قزلباشان ریش می‌تراشیدند و سیل‌های دراز می‌گذاشتند و کاکلی بر سر تراشیده خویش باقی می‌نهادند. ایشان پیش از آغاز حرب شعار جنگی (به‌زبان آذربایجانی) داشتند که به صدای بلند می‌گفتند «ای پیر و مرشد جانم به‌فدایت!».

بدین طریق سلسله صفویه در قرن نهم به‌اخوت جنگی صحرائشینان ترك و گونه‌ای از فرقه روحانی و شواله‌گری مبدل گشت. ضمناً باید گفته‌شود که در فعالیت شیخ جنید و شیخ حیدر منافع سیاسی بر مقاصد روحانی و دینی تفوق بارز و آشکار داشته. و هر بار که منافع این شیخان شیعه

اقتضا می نمود، ایشان با کمال اشتیاق به باری سلطان سنی آق قویونلو استظهار می جستند. شیخ جنید و شیخ حیدر در باطن و مخفیانه می کوشیدند تا دولت معظم شیعه‌ای که دوزمان ایشان در رأس آن قرار گرفته باشد، تأسیس کنند... بنا به گفته کاترینوزنو^۱ سفیر ونیز، اسیران مرد وزن که در طی این غزوات گرفته می شد در بازار برده فروشان اردبیل به معرض فروش گذاشته می شدند. در این جنگها قزلباشان همواره از اراضی شیروان عبور می کردند. در سال ۸۹۴ هـ شیخ حیدر به اتفاق قزلباشان خویش باری دیگر به لشکر کشی پرداخت (به داغستان). شیروانشاه از داماد خود سلطان یعقوب آق قویونلو یاری طلبد. شیخ حیدر در طبرسران (داغستان) در پیکار با لشکریان متحد مخالفان خویش شکست خورد و «شهد شهادت نوشیده» درگذشت. لشکریان قزلباش پراکنده شدند^۲. بنا به گفته فضل‌الله بن روزبهان: «حشر یشماری از کبوردختان قوم طالش و سیه‌دلان سیاه کوه و در تاریکی مستغرقان شاملو»^۳ در لشکر کشی شیخ حیدر به داغستان شرکت داشتند. به طوری که مؤلف مزبور می گوید، شیخ حیدر اصل «اباحت» را در میان پیروان خویش تبلیغ می کرد - یعنی اعمالی را که در شریعت حرام بوده و «قوانین خرم‌مدینان بابک» را، مشروع و جایز می شمرد^۴. از این سخنان پیداست که در میان قزلباشان افکار قدیمی خرم‌مدینان درباره مساوات اجتماعی رواج و شیوع داشته. و اینکه ساکنان قره جه داغ و طالش از صفویان پشتیبانی می کردند. تصادف محض نبوده، زیرا که این دو ناحیه کانون نهضت روستایی و خرم‌مدینی بابک بوده است. سلطان یعقوب از روی بی‌طمعی به شیروانشاه کمک نکرد و بعد وی را مجبور ساخت تا پیمانی امضا کند و خویشان را تابع سلطان آق قویونلو بشناسد و تعهد کند که به محض نخستین اخطار به یاری وی شتابد^۵.

شیخ جنید و شیخ حیدر و سران قزلباش (بزرگان صحرائشینی که به فتودال مبدل شده بودند) مذهب شیعه امامیه داشتند. ولی در میان قشرهای پایین قزلباشان عده کثیری غلات شیعه وجود داشته. فضل‌الله بن روزبهان می گوید: بسیاری از مردم روم و طالش و سیاه کوه (قره جه - داغ در آذربایجان - ای. پ.) گرد او (جنید) جمع شدند. منقول است که ایشان وی را همچون «معبود» (خدای) خویش بزرگ می داشتند و در انجام وظایف گزاردن نماز و عبادات مسامحه

۱- کاترینوزنو ص ۴۳-۴۴. ۲- به گفته فضل‌الله بن روزبهان (ص ۷۰) به هنگام لشکر کشی حیدر به « سرزمین چرکسان» در سال ۸۹۲ هـ. وی ۶۰۰۰ اسیر گرفت و بنده کسرد. [۲۶۷] ۳- حسن روملو، نسخه خطی L.G.P.B در قهای ۱۵۶-۱۵۸ (مشروح سخن گفته)، خواند میر، چاپ پیشی، مجلد ۳، بخش ۱۴، ص ۱۶-۱۸. شرف‌نامه، مجلد ۲ SPB ۱۸۶۲، ص ۱۲۷، ۱۲۳. اسکندر منشی، چاپ سنگی طهران، سال ۱۲۱۴ هـ. ق. ص ۱۶. ۴- رجوع شود به: فضل‌الله بن روزبهان خوئی، ص ۷۱. بنا به حدس مینورسکی (۱۹۰ The Supporters... «کبوردختان» روستاییایی بوده‌اند که لباسی از پارچه کبود و فی که خود می بافتند به تن داشتند (چنانکه می-دایم طالشان روستاییان اسکان یافته هستند نه صحرائشینی و کوچی)، طالشان تنها ایرانیانی بودند که در اتحاد قزلباشان وارد شده بودند. ۴- رجوع شود به: فضل‌الله بن روزبهان خوئی، ص ۶۸. [۲۶۸] ۵- حسن روملو بیعت نامه تابعیت شیروانشاه را نقل کرده (مستخرج یادشده)، برای ترجمه متن و تجزیه و تحلیل سند مزبور رجوع شود به مقاله ای. پ. پطروشفسکی «از تاریخ شیروان در پایان قرن یازدهم میلادی» ص ۸۷-۹۱.

کرده شیخ را قبله و مسجد خودش می‌شمردند^۱. در این داستان ویژگیهای تعالیم غلات شیعه نهفته است. چنانکه می‌دانیم تا قرن یستم میلادی، در آسیای صغیر پیروان فرقه افراطی (غلات) شیعه یعنی علی‌اللهی را «قرلباش» می‌خواندند^۲. شیخ حیدر ظاهراً شریک معتقدات ایشان نبوده، ولی قطع رابطه با ایشان را هم صلاح نمی‌دانسته زیرا داوطلبانی که به نیروی لشکری وی می‌پیوستند بیشتر از این گروه بودند.

سلطان یعقوب آق‌قویونلو پس از هلاک حیدر اردبیل را متصرف گشت و پسران صغیر شیخ حیدر، سلطان علی و ابراهیم و اسماعیل، را دستگیر کرد (اسماعیل در آن زمان کمتر از دو سال داشت). رستم پادشاه آق‌قویونلو جانشین سلطان یعقوب (۸۹۸ تا ۸۹۰۴ حکومت کرد)، سلطان علی جوان را به اردبیل بازگرداند و امیدوار بود که در مبارزه با دشمنان خویش از وجود وی استفاده کند، ولی بعد از او یمناک شد و تصمیم گرفت گریبان خویش را از شر او رها کند. پیکاری در نزدیکی اردبیل وقوع یافت که در آن چهار هزار تن از جنگجویان آق‌قویونلو علیه ۷۰۰ تن قرلباش وارد کارزار شدند. سلطان علی در پیکار هلاک شد. و قرلباشان وفادار و فداکار، اسماعیل خردسال را یاری کردند تا در گیلان پنهان شود (۸۹۰۱).

در این میان وضع داخلی دولت آق‌قویونلو، که آذربایجان و ارمنستان و عراق عرب و سراسر غرب ایران (تا بیابان دشت کویر) جزء آن بوده، به سبب تشدید پاشیدگی فتودالی و جنگهای خانگی میان امیران و خوانین (جنگهای فتودالی) و افزایش میزان اراضی سیورغال و موقوفه به حساب اراضی دولتی - که منجر به کسر و کاهش فاحش درآمد دولت گشته بود - سخت وخیم بود، زیرا که اراضی سیورغال و اقطاع از حق مصونیت و معافیت مالیاتی برخوردار بوده‌اند. بهره‌کشی فتودالی نیز شدت یافت و نارضایی عامه خلق افزون گشت. قاضی صفی‌الدین عیسی ساوجی، وزیر سلطان یعقوب، در سال ۸۸۹۶ ه. پس از وی سلطان احمد، پادشاه آق‌قویونلو در سال ۸۹۰۳ ه. کوششهایی به عمل آوردند تا اصلاحاتی در وضع استفاده از اراضی به عمل آورند (معافیت مالیاتی سیورغالها و املاک موقوفه را لغو کنند و بدین وسیله درآمد خزانه را افزایش دهند و بتوانند عوارض و تحمیلاتی را که برخلاف شریعت بوده لغو کنند و وضع عامه مردم را بهبود بخشند) ولی کوشش هردو به سبب مقاومت شدید بزرگان لشکری و روحانی با ناکامی روبه‌رو شد^۳.

عدم موفقیت این اصلاحات و افزایش مالیاتها و فشار سخت فتودالها یش از پیش آتش تضادهای طبقاتی را تیز کرد و نارضایی عامه مردم را در قلمرو دولت آق‌قویونلو، یا به

۱- رجوع شود به: فضل‌الله بن روزبهان خوئی، ص ۶۷-۶۸. ۲- رجوع شود به فصل دوازدهم این کتاب. ۳- در باره این اصلاحات مشروحتر در کتاب ای. پ. پتروشفسکی تحت عنوان «سیاست داخلی احمد آق‌قویونلو» ص ۱۴۴-۱۵۳ سخن رفته است. همچنین در: V.Minorsky «The Aq Qoyunlu and Land reforms»